



يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ  
فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ  
وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ  
شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ  
ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ  
أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾

{ ۱۷۸ } ای آنان که ایمان آورده اید، نوشته شده بر شما قصاص درباره کشتگان: آزاد به آزاد و بنده به بنده و زن به زن. پس آنکه برای او از سوی برادرش چیزی بخشوده شود، پس پیروی کردنی به پسندیدگی و انجام دادنی به سوی او به نیکی، این تخفیفی است از پروردگار شما و رحمتی. پس هر که بعد از آن دشمنی پیشه گیرد، برای او عذابی دردناک است.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ  
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

{ ۱۷۹ } و برای شما در قصاص زندگی شایسته‌ای است، ای خردمندان، باشد که به تقوا گرایید.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ  
تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ  
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

{ ۱۸۰ } بر شما نوشته شده است همین که یکی از شما را مرگ فرا رسد، وصیت برای پدر و مادر و خویشان، آن چنان که پسندیده است، حقی است بر متقیان.

فَمَنْ بَدَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى  
الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾  
فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا  
فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
رَّحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

{ ۱۸۱ } پس هر که دگرگون کند آن را، پس از آنکه شنیده است آن را، گناه آن بر کسانی است که دگرگون کنند آن را. همانا خداوند پس شنوای داناست.

{ ۱۸۲ } پس هر که بترسد از وصیت کننده، تمایل یا گناهی را؛ پس میان آنان اصلاح کند، گناهی بر او نیست؛ همانا خداوند خود آمرزنده و مهربان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ  
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ  
تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

{ ۱۸۳ } ای آنان که ایمان آورده اید، نوشته شده بر شما روزه، چنان که نوشته شده بود بر کسانی که پیش از شما بودند؛ باشد که به تقوا گرایید.



{ ۱۸۴ } روزهایی شماره شده؛ پس هر که از شما بیمار یا در سفر بود، پس شماره‌هایی از دیگر روزها؛ و بر کسانی که توان فرسا باشد فدیة‌ای است خوراندن بینوایی. پس، هر که در ادای خیری خود را به فرمانبری وادارد همان بهتر است برای او. و همین که روزه بدارید بهتر است برای شما، اگر چنین هستید که می‌دانید.

{ ۱۸۵ } ماه رمضان چنان ماهی است که در آن قرآن نازل شده که هدایت برای مردم و روشنگری‌هایی است از هدایت و جدایی بخشنده. پس آنکه از شما این ماه را دریابد باید روزه بدارد آن را، و آنکه بیمار یا بر سفری باشد، پس شماره دیگری از روزها. خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و دشواری برای شما نمی‌خواهد، و باید شماره روزه‌ها را به پایان رسانید؛ و باید خدای را به آنچه شما را هدایت کرده به بزرگی یاد کنید<sup>۱</sup>؛ و باشد که شما سپاسگزار شوید.

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شرح لغات

**القصاص** (مصدر باب مفاعله): بر او وارد کرد آنچه را که بر خودش وارد شده بود، پاداش داد؛ از **قَصَّ**: بازگو کردن، داستان سرایی، بریدن، جزء به جزء بررسی کردن، پیروی اثر قتل، زیاده جامه را بریدن.

**الْوَصِيَّة** (اسم از «أوصى»): درباره چیزی پیمان گرفت؛ کسی را وصی خود

۱. حجة الاسلام کوشا عبارت فوق از آیه را چنین ترجمه کرده‌اند: تا اینکه شماره [مقرر] را کامل کنید و خدا را به پاس آنکه هدایتتان کرده است، به بزرگی یاد کنید.



گردانید؛ از «وَصِي» چیزی را به دیگری پیوست، گیاه پر شد و به هم پیوست.  
جَنَفٌ: میل از حق؛ انحراف قدم در راه رفتن؛ در سخن یا قضاوت به سویی  
تمایل یافتن.

صِيَامٌ و صوم: خودداری از خوردن یا سخن گفتن؛ آرام شدن باد؛ اضافه حرف  
الف [در صیام]، خودداری بیشتر و سخت تر را می‌رساند.  
فَدِيَةٌ: آنچه برای آزادی اسیر داده شود؛ گوسفند یا شخصی که قربانی گردد، مالی  
که از گروهی گناه یا از ذمه یا از بندگی شهوات رهایی بخشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى». قصاص [به] معنای بررسی و  
تعقیب قانونی و بریدن ریشه‌ها و رویش‌های جنایت است. پس، مقصود از «الْقَتْلَى»،  
کسانی است که به انگیزه جنایت و به ناحق کشته شده‌اند. به صورت ظرف آمدن  
«فِي الْقَتْلَى»، به محیط اجتماعی اشعار دارد. مخاطب مجموع کسانی‌اند که ایمان در  
افراد و اجتماعشان نفوذ یافته و تعالیم و مبانی و پیمان‌هایشان پایه گرفته باید در  
مقابل آسیب‌ها مانند بدن زنده، حساس و مقاوم باشند، تا قدرت دفاعی آن را، که  
همان هیئت قضایی و اجرایی است (نه هیئت حاکم)، برانگیزد و جزء به جزء جنایات و  
آسیب‌ها را تعقیب (قصاص) کند. این بر مؤمنان حکم ثابت و واجب (مکتوب)  
است تا محیط اجتماع اسلامی را از ریشه‌ها و رویش‌های جنایت و شرّ پاک نگه  
دارد، چون برای ریشه‌کنی جنایات عمومی، قدرت ایمان و وجدان کافی نیست.

«الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى». این تقابل، مشعر به حصر برای  
اثبات تساوی و نفی امتیاز در خون خواهی است: فقط قاتل آزاد و قاتل بنده و قاتل  
زن قصاص شود، نه غیر آن‌ها؛ چنان که شیوه امتیازی جاهلیت پیش از اسلام و  
جاهلیت کنونی است که در مقابل کشته شدن یک تن از سران یا افراد قبیله قدرتمند  
یا سرشناسان، بسیاری را به خون می‌کشیدند یا چند تن را محکوم به قصاص



می‌کردند یا خون بی پناهی را لوٹ می‌کردند. بنابراین، مفهوم تقابل و وصفی ندارد تا عبد به حُرّ و زن به مرد و ... قصاص نشود.

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ». مَنْ موصوله، متضمّن شرط و مقصود شخص قاتل است. «شئی»، حق قصاص و تنوین آن، تعمیم را می‌رساند: پس از آنکه حق قصاص حکماً ثابت شد، اگر برای قاتل از طرف برادر ایمانی اش چیزی، گرچه اندک بخشیده شود، باید در حد شناخته شده عقل و عرف پیروی شود و حق قصاص تبدیل به دیه گردد. تعبیر «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ»، محتوایش رحمت و محرّک به سوی گذشت و گرایش به برادری ایمانی است. فعل مجهول «عُفِيَ» و در پی آن، دو جار و مجرور و اضافه «لَهُ مِنْ أَخِيهِ» را به جای مثلاً «فَمَنْ عَفَا وَ لِي الدَّم» و مانند آن، [آورده] تا چهرهٔ خشمگین وارث قصاص در زیر پردهٔ رحمت و برادری پوشیده شود و عواطف همبستگی ایمانی جایگزین کینه و جدایی گردد. متعارف [آن است که] لغت عفو را با حرف عن متعدی کنند، [مانند] «عفی الله عنک»، [اما در این آیه]، تعدی با «من» (مِنْ أَخِيهِ) آمده تا کشش برادری ایمانی را از گذشت برتر آورد.

«فَاتَّبِعْ»، جواب «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ ...» است: چون با عاطفهٔ عفو، کشش برادری پیش آمد و کینه و قصاص از میان رفت، باید قدرت قضایی و اولیای مقتول از آن پیروی کنند. قید «بِالْمَعْرُوفِ»، راه را برای شناخت شرایط و مصالح اجتماعی باز می‌گذارد، تا اگر عفو قاتل موجب سلب امنیت و تجرّی به جنایت یا بقای کینه و دشمنی شود، حق عمومی و خصوصی باقی و راه قصاص باز باشد. فاعل «أَدَاءٌ» که از بنای همین لغت، دیه بجای «جریمه» یا «حق الدّم» گفته می‌شود، کسان قاتل، و ضمیر «إِلَيْهِ»، راجع به وارث مقتول است. چون حس برادری و وابستگی ایمانی بیدار شد، آنچه بخشوده از قصاص به عهده گرفته باید به نیکی ادا کند: «وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ».



«ذَالِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَالِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

ذالک، به عفو و تبدیل قصاص اشاره دارد، و «مِن رَّبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ»، بیان منشأ آن است: این تخفیف و تبدیل ناشی از ربوبیت پروردگار شماسست، تا در محیط برادری و محبت و دور از کینه و دشمنی، زمینه تربیت شما هرچه بهتر فراهم شود و نوعی رحمت بر دل‌ها حاکم گردد: «وَ رَحْمَةٌ»؛ و الا مقتضای عدل و حق همان قصاص است که باید با خشونت اجرا شود و تا آنجا که نسیم رحمت بوزد و آن را متوقف گرداند و جای آن را بگیرد و شمشیر قصاص کُند شود، پیش رود. <sup>۱</sup> قصاص به دیه و گاه به صدقه تبدیل می‌شود: ﴿وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَن يَصَدَّقُوا﴾ <sup>۲</sup>.

«فَمَنِ اعْتَدَىٰ»، ناظر به قاتل یا ورثه مقتول یا هر دو است: پس از آن عفو و تخفیف، اگر قاتل از حدود قانون تجاوز کند و دیگری را بکشد، یا وارث مقتول، بعد از عفو تجاوز کند و قاتل، یا هر کدام از این‌ها، را دیگری بکشد «فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، ظاهر در عذاب آخرت است، [اما] شامل عذاب دنیا هم می‌شود، زیرا پس از این تهدید موردی برای تخفیف نیست و حکم تشدید می‌شود و قاتل، چه قاتل اولی یا عفو کننده، باید قصاص شود.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». قید «لَكُمْ» و تقدیم آن، اختصاص به مخاطبان را می‌رساند؛ «فِي الْقِصَاصِ»، ظرف اجتماعی، و «حیات» (با تنوین)، حیاتی خاص و برتر را می‌نمایاند: برای شما که گرایش ایمانی دارید، در ظرف اجتماعی قصاص حیاتی برتر است، زیرا ریشه کنی جنایات آن گاه موجب رشد و نمو همه جانبه فکری و اخلاقی و اجتماعی می‌گردد که هدف‌های برتری

۱. بنوایان هوگو در بیان کندی شمشیر قانون و نفوذ رحمت و ملاحظت است: «رحمت برتر از عدل است»، (مؤلف).

۲. «و پرداخت خونیهایی به خانواده‌اش مگر اینکه ببخشند». النساء (۴)، ۹۲.



شناخته [شده] و [به آن‌ها] ایمان آورده شده باشد. ایمان هم نشان دهنده این هدف‌ها و فراهم سازنده شرایط و گرایش به آن‌ها و اجرای مسئولیت‌ها در همین زمینه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ...». اگر این گونه هدف‌ها و مقیاس‌های مشخص در میان نباشد، اثر تعقیب‌های جنایی (قصاص) از نگهداری وضع فکری و اجتماعی موجود و زندگی و سنن معمولی تجاوز نمی‌کند.

چون قصاص در هر گونه اجتماع کوچک و بزرگ، برای حفظ امنیت و ثبات مورد نظر صاحب نظران بوده، تعبیرات جامع و کوتاهی چون شعار داشته‌اند تا حُکام را به تنظیم و اجرای قصاص وادارند. از دانشمندان عرب این عبارات نقل شده: «قَتَلَ الْبَعْضِ أَحْيَاءَ لِلْجَمِيعِ».<sup>۱</sup> «أَكْثَرُوا الْقَتْلَ لِيَقِلَّ الْقَتْلُ».<sup>۲</sup> «الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ».<sup>۳</sup> گویند جامع‌ترین تعبیر، «الْقَتْلُ أَنْفَى لِلْقَتْلِ» است. [اما] بیان جامع و اعجاب‌انگیز آیه «لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»، نظر بلغا و حکما را به خود جلب کرد، و دریچه مقایسه‌ای باز شد. در کتب تفسیر، مزایا و خصوصیات برای این آیه ذکر کرده‌اند. آلوسی در تفسیرش برای «لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»، سیزده امتیاز بر «القتل انفي للقتل» آورده، از جمله: «۱- قَلْبِ حُرُوفِ ۲- كَلَيْتٍ وَتَعْمِيمِ ۳- تَقَابُلِ مِثْلِ قِصَاصٍ وَحَيَاتِ ۴- تَصْرِيحِ بِمَطْلُوبِ: حَيَاتِ ۵- غَرَابَتِ ظَرْفٍ وَمَطْرُوفِ: (فِي الْقِصَاصِ، حَيَاةٌ)! ۶- (خَلْوٍ از تکرار) ۷- سِلَاسَتِ در تنوع حرکات و خروج از حرفی به حرف متجانس ۸- تعریف الْقِصَاصِ، به لام جنس، که شامل قتل و جرح می‌شود و همچنین...». این کلام بلیغ عرب (القتل انفي للقتل)<sup>۴</sup>، غیر از آنکه هیچ یک از مزایای «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» را ندارد، از جهت معنا [نیز] نارسا و نادرست است، چون هر کشتن،

۱. کشتن یک تن زنده نگاه داشتن همه افراد است.

۲. کشتن [قاتلان] را زیاد کنید تا کشتن کم شود.

۳. کشتن نفی کشتن است.

۴. نک: آلوسی، روح المعانی، ج ۱، ص ۴۴۸، ذیل آیه ۱۸۰ از سوره بقره.



نفی کشتن نمی کند و نیز ترغیب به کشتار است و نتیجه نهایی را هم نمی نماید. آهنگ حرکات و حروف این آیه، خود آیه‌ای از اعجاز است؛ دو کسره متوالی و تقارن و پیوستگی حروف «ف، ی، ل، ق» و صدای برخورد «ق» و «ص»، آن گاه فتحه‌ها و تنوین آخر، چشم و دست تعقیبگر مزرعه اجتماع را می‌نمایاند که عناصر جنایت و فساد را تعقیب می‌کند تا رشد و حیات پدید آید؛ [همچنان] که چشم و دست و قیچی باغبان و کشاورز که از زیر، ریشه و علف‌های هرزه را پی‌بری می‌کند؛ یا پزشکی که اعضای فاسد را قطع و بر اثر آن، درخت و کشت بدن تجدید حیات می‌کند و رشد می‌یابد: «لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ»؛ حیات اجتماعی و روحی، حیات افراد که حیات نوع است: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾<sup>۱</sup>؛ و همچنین ابقای حیات جنایتکاران، تا از ترس قصاص دست به جنایت نکشایند. کسانی می‌توانند اثر حیاتی قصاص را چنان که باید دریابند که مغز اندیشنده داشته باشند: «يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»، نه آن‌ها که مغزی ندارند و اگر دارند کشت ندارد. این ندا برای همین است که مغزداران بیندیشند که از قصاص، حیات همگانی و از آن، شکوفه تقوا برمی‌آید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».

آن‌ها که مغز اندیشمند ندارند - «أُولِي الْأَلْبَابِ» نیستند - یا مغزهاشان محکوم وضع اجتماع خاصی است، حکم قصاص را ناروا و مخالف مصلحت یا وجدان عاطفی انسان می‌دانند. بر مبنای این گونه نظرها، علمای حقوق قوانین زندان را تصویب کردند و درهای زندان‌ها به صورت قانونی به روی هر مجرمی باز شد. از زمانی که قانون زندان رسمی گردید تجربه و آمار نشان می‌دهد که جنایات افزایش یافته و بودجه دستگاه‌های قضایی و اجرایی و ساختن زندان‌ها و نگهداری زندانیان پیوسته بیشتر می‌شود. آیا عقل سالم و غیر محکوم می‌تواند بپذیرد که چون فردی

۱. «هر کس کسی را کشت... پس گویی که همه مردم را کشته است»، المائده (۵)، ۳۲.



کشته شد یا مالش به سرقت رفت، ملتی محکوم است که هزینه زندان قاتل و دزد را، و پیش از آن، دستگاه قضایی و انتظامی و نگهداری آن را بپردازد؟! این هم صورت دیگری از غربزدگی و محکومیت مغزهاست. می‌گویند قانون زندان برای تنبیه و تربیت است. آیا در کشورهای به اصطلاح متمدن، چند درصد به این نتیجه رسیده‌اند؟ آنچه از زندان‌های کشور خود می‌دانیم [نشان می‌دهد نه تنها] اثر تنبیه و تربیت زندان درباره مجرمان فطری و حرفه‌ای صفر است، بلکه با آمیزشی که انواع مجرمان با هم دارند خوی جنایت و طرق آن ریشه دارتر و بیشتر می‌گردد و در واقع، دوره‌نهایی را طی می‌کنند. بنابراین، اگر در شرایط خاص اجتماعی و تربیتی و نسبت به برخی مجرمان، زندان موجب تنبیه و تربیت باشد، برای همه و در همه جا نیست. از سوی دیگر، در میان بسیاری از جوامع و قبایل، اگر قاتل به حکم قانون قصاص نشود، حس انتقام جویی و دشمنی در میان قبیله و کسان مقتول همیشه در کمین است تا فرصتی بیابد و موجب جنایات و کشتار شود.

آنان که قصاص را مخالف عاطفه انسانی می‌دانند، درباره کشتارهای گروهی، در زیر شعارها و عناوین غیرانسانی، چه می‌گویند؟ ساکت‌اند یا تجویز می‌کنند؟ قرآن، در مجتمع ایمانی و برادری، حکم قصاص را اصل اولی و ثابت مقرر داشته و به عفو قاتل ترغیب می‌کند تا سایه عدل و رحمت با هم گسترده شود: اجرای قصاص به دست قدرت حکومت مردم، و عفو به وجدان و صلاح اولیای مقتول، نه به اختیار حکومت، تا آتش انتقام خاموش شود و رابطه برادری و رحمت برقرار گردد، و نیز تبدیل به دیه بسا به صلاح کسان مقتول و یا قاتل، از اعضای خانواده مقتول، باشد. بر مبنای همین اصل قضایی و ایمانی، مجتمع امن و پیوسته بی‌مانندی در سرزمین کینه و انتقام پدید آمد که در سالیان دراز، نه دستگاه قضایی وسیع و نه زندان‌ها در میان بود و قاتل و یا دزدی که در معرض قصاص و حدّ





درآمدند بسیار انگشت شمار بودند؛ و چه بسا همان مجرمان برای رهایی از دادگاه وجدان و عذاب آخرت، خود را به دادگاه قضایی معرفی می‌کردند و در معرض قصاص قرار می‌دادند.

«كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ». این واجب مکتوب دیگر است که فرد را با خویشاوند و گذشته را با آیندگان متصل می‌دارد. لغت «وصیت» نیز همین معنا را می‌رساند.

«إِذَا حَضَرَ»، بیان بلیغی از نموداریِ چهرهٔ مرگ برای مؤمنان است: آن‌گاه که مرگ حضور یابد تا در چیهٔ بقا را بگشاید و بندها را باز کند. حضور موت آخرین زمانی است که شخص می‌تواند در زندگی و مال خود تصرف کند. تعبیر خیر، ناظر به مال خاص است، نه هر گونه مالی که هر کس و به اندازه‌ای از خود وامی‌گذارد؛ مالی گزیده یا بیش از متعارف. در حدیث آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام به بالین بیماری از موالیانش حضور یافت که دارایی اش بیش از ۷۰۰ یا ۶۰۰ درهم نبود. عرض کرد: آیا وصیتی کنم؟ حضرت فرمود: نه، چون خداوند سبحان فرموده: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»، و تو مال افزوده نداری.<sup>۱</sup> از عایشه نیز به همین مضمون روایت شده است.<sup>۲</sup>

«لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ». نخست وصیت برای والدین، که حششان بیشتر و نزدیک‌تر و ناتوان‌ترند و پایان زندگی را می‌گذرانند؛ سپس دیگر نزدیکان. قید «بِالْمَعْرُوفِ»، مشخص مقدار وصیت و احتیاج است؛ آن قدر که عرف پسندد و از تمایلات به دور باشد و به حق دیگران تجاوز نشود. «حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، تأکید وصیت و ناظر به قید «بِالْمَعْرُوفِ» است: وصیت در حد معروف حقی بر متقین است. اگر راجع به اصل وصیت باشد، تخصیص به متقین در مقابل

۱. الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۰۹، السیوطی، در المنثور، ج ۱، ص ۴۲۳؛ هر دو ذیل آیه

شریفه.

۲. السیوطی، همان.



عموم مؤمنین است.

بعضی، آیات ارث را نسخ این آیات وصیت شمرده‌اند.<sup>۱</sup> این نظر بیش از آنکه دلیل ندارد مردود به نظر می‌رسد، زیرا:

۱. نسخ به این معنا که آیه یا حدیث، حکم آیه‌ای را، که بسا زمانی از آن گذشته و اجرا نشده، به کلی و برای همیشه نسخ کند دلیل ندارد (درباره آیه «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا»<sup>۲</sup> در همین سوره آمده، و درباره آیاتی که بعضی حکم آن را منسوخ دانسته‌اند، بحث خواهیم کرد). چون آیات قرآن، حکیم و ابدی است، نسخ جزئی حکم می‌بایست در شرایط و وضع خاصی باشد تا به موجب شرایط منسوخ یا نسخ، راه اجتهاد و نظر برای صاحبان نظر باز گردد.
۲. نسخ در موردی است که احکام آیات معارض و غیر قابل جمع باشند، [در حالی که] آیات ارث و وصیت چنین تعارضی ندارند.<sup>۳</sup>
۳. شرط نسخ حکم، تأخر نزول نسخ است و تأخر آیات ارث از این آیات محرز نیست.
۴. جمله «مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا»، که در آیات ارث تکرار شده، ظاهر در لزوم وصیتی پیش از تقسیم ارث است.

۱. القمی، التفسیر، ج ۱، ص ۵۶، السیوطی، همان؛ النوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۹۷.

۲. البقرة (۲)، ۱۰۶.

۳. مرحوم شیخ طوسی در تفسیر التبیان ذیل همین آیه شریفه، ضمن ردّ نظریه نسخ این آیه به وسیله آیه میراث، نبود تنافی و تضاد میان این دو آیه را دلیل ردّ نظریه نسخ دانسته است، نک: ص ۱۰۸ و مرحوم حرّ عاملی هم پس از نقل روایتی از تفسیر عیاشی از ابن مسکان، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام، ذیل آیه «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت» که حاکی از نسخ آن به آیه ارث است؛ می‌گوید: به نظر من این روایت حمل بر تقیه می‌شود یا دلالت بر نسخ و وجوب وصیت دارد نه اینکه استحباب آن را نفی کند، نک: وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۷۶.



بعضی، این آیاتِ وصیت را به حدیث «لا وصیة لوارث»<sup>۱</sup> منسوخ دانسته‌اند؛ یعنی نسخ آیات محکم قرآن به خبر، آن هم خبر واحدی که سندش مستند نیست؟! بعضی [دیگر] این آیات وصیت را به حکم استحبابی برگردانده و «حَقًّا عَلٰی الْمُتَّقِينَ» را قرینه آن گرفته‌اند.<sup>۲</sup> با آن که فعل «کتب»، بیش از هر امر و شبه امری ظهور در وجوب دارد، و تخصیص «حَقًّا عَلٰی الْمُتَّقِينَ» صارف از وجوب نیست، گرچه راجع به «کتب» باشد، نه «بِالْمَعْرُوفِ». و مگر حق منافی واجب است؟

با توجه به شرط «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا»، با معنایی که از خیر شده، راه جمعی بین این آیات و آیات ارث باز می‌شود؛ به خصوص اگر والدین، که وارث‌اند، و اقربین، که اعم از وارث و غیر وارث‌اند، درمانده باشند و احتیاج ارث‌برها بیش از سهام ارث باشد، یا از ارث محروم باشند، مانند پدر و مادر کافر که خداوند درباره آن‌ها توصیه فرموده: ﴿وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾.<sup>۳</sup> بنابراین، آیات ارث بیان فرایض اصلی و مبتنی بر قرب و بُعد خویشاوندی است؛ و این آیات وصیت مکمل و تعدیل‌کننده و ناظر به احتیاج است، مانند اعضایی که بیش از سهم خصوصی خود احتیاج به رسیدن غذا دارند و اگر نرسد، سلامت و «وقایة» عمومی بدن مختل می‌گردد: «حَقًّا عَلٰی الْمُتَّقِينَ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». ضمیر «بَدَّلَهُ» و «سَمِعَهُ»، راجع به وصیت (به معنای حاصل مصدر)، ضمیر «إِثْمُهُ»، راجع به تبدیل مستفاد از «بَدَّلَهُ» است، و در ارجاع این ضمائر بلاغت لطیف

۱. الطوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۱۱۳، عن علی ع.

۲. نک: الطباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۱، ص ۴۴۰-۴۴۱. مرحوم شیخ صدوق (ره) حدیث «لا وصیة لوارث» را حمل بر وصیت بیش از ثلث مال کرده است، نک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۷۵-۲۷۶.

۳. و در این جهان به روشی پسندیده با آنان همزیستی کن. لقمان (۳۱)، ۱۵.



«استخدام»<sup>۱</sup> [دیده می شود]. تبدیل وصیت، بیش و کم ساختن مفاد یا موارد آن است. مقصود از «مَنْ ... سَمِعَهُ» اوصیا و شهودی است که وصیت را شنیده و در ذهن یا نوشته‌ای به صورت کامل ضبط و ثبت کرده‌اند: چون موصی پس از وصیت هنگام مرگ، مسئولیت دنیایی خود را انجام داده، دیگر مؤاخذه‌ای بر او نیست. از این پس، گناه بر کسانی است که وصیت را کامل شنیده و آن را بیش و کم کنند و یا مفاد آن را تغییر دهند، چه خداوند بس شنوا و دانا، خود پشتیبان چنین وصیت به حق است: **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**.

**«فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»**. مقصود از «خوف»، به قرینه مقام، هر گونه ترس نیست. منظور بدگمانی مستند به شواهد و قراین است. «جَنَفٌ»، انحراف از حق به انگیزه عاطفه یا فریب خوردگی و «إِثْمٌ»، به انگیزه دشمنی و حق بری است: اگر شواهدی در میان بود که موصی هنگام وصیت دچار چنین انحرافی شده و از روی علاقه به کسی یا دشمنی با دیگری، نه به مقیاس حق و عدل، وصیت کرده و مستحقی را محروم و غیرمستحقی را منظور داشته، در این مورد با نظر اصلاحی، می توان همه یا قسمتی از وصیت را تغییر داد. همان خداوندی که در تغییر ظالمانه وصیت مؤاخذه می کند: **«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»**، در تغییر عادلانه آن، اگر اشتباهی هم رخ دهد، می گذرد: **«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»**.

این حکم «مکتوب» وصیت بعد از قصاص، برای استحکام روابطی وسیع در شعاع خویشاوندی و پیوند جاری گذشته به آینده است، و همه این‌ها برای فراهم

۱. استخدام اصطلاحی است در علم «بدیع» به معنای آوردن لفظی که بین دو معنا مشترک باشد. با آن لفظ یکی از دو معنا را در نظر می‌گیرند، سپس با یک ضمیر یا اسم اشاره به همان معنا بر می‌گردند، یا دو ضمیر می‌آورند که با هریک از آن‌ها یکی از دو معنا را بیان می‌کنند. در مثال بالا ضمیرهای «بَدَلَهُ» و «سَمِعَهُ» راجع به وصیت است، و ضمیر «إِثْمُهُ» راجع به موضوع تغییر یافته وصیت است.



شدن محیط تقوای عمومی است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»، و همچنین حکم روزه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، تا در زمینه اجتماعی که ریشه‌های جرم و فساد از میان می‌رود و پایه روابط خانوادها و خویشاوندان بر عواطف متبادل و تقسیم مال محکم می‌گردد، استعدادها بشکفتد و ابرار رخ نمایند: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...»<sup>۱</sup>.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». کَمَا كُتِبَ، بیان مشابهت در اصل روزه است، نه چگونگی و مقدار آن. «مِن قَبْلِكُمْ»، ظهور در پیروان ادیان الهی (یهودیت و مسیحیت) دارد. در تورات به وجوب روزه و حدود آن تصریحی نیست، ولی روزه‌داران را ستوده است. موسی پیش از دریافت وحی، چهل روز روزه گرفت. یهود، به یاد خرابی اورشلیم، یک روز از ماه آب را روزه می‌گیرند. [آنان] روزه دیگری هم دارند.<sup>۲</sup> در اناجیل نیز به

۱. البقرة (۲)، ۱۷۷.

۲. روزه‌های واجب دین یهود: اولین و معروف‌ترین روزه یهودیان، روزه «یوم کیبور» نام دارد. این روزه با هدف بخشش گناهان (میان انسان و خداوند) انجام می‌شود و تنها روزه‌ای است که دستور مستقیم خداوند در تورات درباره آن صادر شده است: «برای شما قانون ابدی باشد که در دهمین روز از ماه هفتم (عبری) جان‌های خود را رنج دهید (روزه بگیرید).... زیرا در این روز برای شما طلب عفو می‌شود.... (و در صورت توبه) از تمام خطاهایی که نسبت به خداوند مرتکب شده‌اید، مبرا می‌شوید» (تورات، سفر لاویان، فصل ۱۶، آیات ۲۹ تا ۳۱). ریشه این روزه، به عفو بنی اسرائیل از جانب خداوند در صحرای سینا بازمی‌گردد. حضرت موسی اولین بار، چهل روز در کوه سینا توقف کرد تا تورات را دریافت نمود (۱۰ فرمان)، و پس از بازگشت از کوه، تمرد گروهی از بنی اسرائیل را مشاهده کرد. پس از توبیخ قوم و پشیمانی آن‌ها، چهل روز دیگر در بالای کوه برای قوم طلب عفو کرد و پس از آن، به فرمان خداوند، ۴۰ روز دیگر در بالای کوه رفت تا برای دومین بار لوح ده فرمان را دریافت کرد. موسی در دهم ماه هفتم از کوه پایین آمد و چون این روز برای بنی اسرائیل، نشان عفو خطاهای آن‌ها از سوی خداوند بود، این روز به عنوان «یوم کیبور» یعنی روز بخشش گناهان تعیین شد. یهودیان جهان در این روز که مهم‌ترین روز تقویم عبری محسوب می‌گردد، روزه ۲۵ ساعته (غروب تا غروب) گرفته از انجام هر کاری دست کشیده و تمام وقت در کنیسه‌ها، به عبادت می‌پردازند.



و جوب روزه تصریح نشده، ولی روزه دار را ستوده و از ریا بر حذرش داشته [است]. روزه مشهور مسیحیان پیش از «عید فصیح» است؛<sup>۱</sup> روزه دیگری هم دارند که در آن گوشت نمی خورند. از این گونه روزه‌های پراکنده، که در میان یهودیان و مسیحیان معمول بوده، معلوم می‌شود که اصل روزه از ارکان عبادات آن‌ها شمرده می‌شده است. می‌گویند که در مذاهب قدیم مصر و روم و یونان و هند نیز انواع

→ دومین سلسله از روزه‌های واجب یهودیان، ۴ نوبت روزه‌هایی هستند که پس از ویرانی معبد بیت‌المقدس از طرف انبیا و علمای بنی‌اسرائیل به نشانه سوگواری برای این جامعه مقرر شدند. سرزمین اسرائیل، شهر اورشلیم و معبد بیت‌المقدس رکن اصلی عبادات و اعتقادات یهود را تشکیل می‌دهند. بسیاری از آیین عبادی و زیارتی قوم یهود مربوط به این مکان و سرزمین مقدس است. یهودیان در سه نوبت نمازها (تفیلها) ی روزانه خود به سوی بیت‌المقدس به عنوان قبله رو می‌کنند. پس از ویرانی نهایی بیت‌المقدس در حدود سال ۷۰ میلادی و تبعید یهودیان از آن سرزمین، ۴ نوبت روزه به نام‌های «گدلیا، دهم طبت، ۱۷ تموز و ۹ آو» (۲۵ ساعته) به نشانه یادبود و سوگواری برای این واقعه بر یهودیان واجب شد.

سومین شکل روزه، روزه «استر» است. این نشانه نوعی روزه است که به منظور طلب حاجت و استجاب دعا صورت می‌گرفت. در حدود ۲۳۰۰ سال پیش که یهودیان از زمان کوروش در ایران ساکن شده بودند، دختری یهودی ملکه دربار خشایار شاه شد. در آن دوران یکی از وزرا نقشه قتل عام یهودیان را طرح کرد که با هوشیاری «استر» و یکی از انبیای یهود به نام «مردخای» این نقشه باطل شد. «استر» برای موفقیت در ابطال این توطئه، از یهودیان ایران خواست که ۳ روز روزه بگیرند و از خداوند طلب بخشش و کمک نمایند. پس از آن، روزه «استر» به یادبود این واقعه بر یهودیان واجب گشت.

روزه‌های مستحب دین یهود: ۱- روزه «آدینه پسخ»: این روزه مختص پسران و مردان اول‌زاد خانواده است که به یادبود ضربت خداوند به اول‌زاده‌های مصریان در آستانه خروج بنی‌اسرائیل از مصر و مصونیت عبرانیان از این ضربت صورت می‌گیرد. ۲- در ایام خاص از سال به ویژه ماه ایلول، روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه گرفته می‌شود. ۳- روزهای آدینه ماه نو عبری (روز قبل از حلول ماه قمری). ۴- عروس و داماد در روز عروسی یا روز قبل از آن به مناسبت شروع زندگی جدید و به منظور توبه از گناهان گذشته، در صورت امکان، روزه می‌گیرند. ۵- کسی که خواب آشفته‌ای دیده است و آن را نشان بدی می‌داند، روز بعد به خاطر کفاره گناهان و رفع مصیبت روزه می‌گیرد. ۶- برخی رسم دارند که در سالروز درگذشت والدین خود یا سالروز درگذشت علمای عالی رتبه دینی روزه بگیرند. ۷- در مواقع خاصی مانند احتمال وقوع بلاهای طبیعی یا بروز خشکسالی و نظایر آن، بنا به حکم مرجع دینی، روزه جماعتی بر یهودیان منطقه‌ای خاص مقرر می‌شود.

۱. به نظر می‌آید منظور از این روزه، روزه پیش از «عید پاک» باشد.



روزه معمول بوده است.<sup>۱</sup>

گویا روزه، پیش از وجوب، در ادیان الهی انگیزه فطری داشته است، زیرا بشر تعالی طلب، که نمی خواسته در سطح حیوانات پایین آید و یکسر محکوم تمایلات و شهوات حیوانی گردد، روزه را وسیله و سپری برای مقاومت در برابر این گونه تمایلات شناخته تا خود را برتر آورد و قهرمانی کند. همین حکمت اصلی روزه است: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». روزه چون ناشی از مبدأ ایمان و امر خدا: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» باشد، نیروی مقاومت را افزایش می دهد، تا به مقام تقوا برساند و شخصیت برتر انسان محقق گردد. این، حکمت اصلی و برتر روزه است؛ نه برای رنجور

۱. هندوئیسم: هندوها معمولاً در روزهای ماه جدید و جشن هایی مانند. Durga Puja, Shivratri و Saraswati Puja روزه می گیرند. زنان شمال هند در روز Karva Chauth هم روزه می گیرند. نحوه روزه بستگی به خود فرد دارد. ممکن است روزه، امتناع از خوردن و آشامیدن هر نوع غذا یا نوشیدنی برای مدت ۲۴ ساعت باشد، اما بیشتر شامل نخوردن غذاهای جامد است و نوشیدن مقداری آب یا شیر مجاز است. هدف از این روزه، افزایش تمرکز در مدیتیشن یا عبادت برای تطهیر درون است و گاهی به عنوان دادن یک قربانی در نظر گرفته می شود.

بودیسم: همه فرقه های اصلی بودیسم دوره هایی برای روزه دارند که معمولاً روزهای چهاردهم ماه و دیگر روزهای مقدس است. در آیین بودا، روزه به معنای خودداری از خوردن غذاهای جامد است، ولی استفاده از برخی مایعات مانعی ندارد. روزه بودائیان روشی برای پاک سازی است. راهبان بودایی برای آزادسازی ذهن روزه می گیرند. بعضی از راهبان بودایی کشور تبت، برای کمک به رسیدن اهداف یوگا، نظیر انرژی درونی، روزه می گیرند.

لامائیسم: لامائیست ها در هر ماه روزهای ۱۴ و ۱۵ و ۲۹ و ۳۰ تنها از غذای آردی و جای تناول می کنند ولی پارسایان این مذهب در طول این چهار روز تا غروب آفتاب هیچ نمی خورند. صابئین: صابئین یا مندائیان (پیروان حضرت یحیی) در روزهای ویژه ای از سال که آن ها را مبطل می نامند از خوردن گوشت، ماهی، تخم مرغ خودداری می کنند از جمله این روزها ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ ماه سمبلتا، روزهای ششم و هفتم ماه دولا و روز دوم ماه هطیا است.

زرتشتی: زرتشتیان برای افراط نکردن در خوردن گوشت حیوانات، روزهای دوم و دوازدهم و چهاردهم و بیست و یکم هر ماه زرتشتی از خوردن گوشت پرهیز می کنند. همچنین زرتشتیان پس از مرگ یکی از نزدیکان، به مدت سه شب از پختن یا خوردن گوشت پرهیز می کنند.



داشتن جسم، تا خشم خدا یا خدایان را فرو نشانند، چنان که یهود و بعضی مشرکان می‌پنداشتند؛ و نه برای احساس همدردی با گرسنگان و تساوی با آنان [است] که بعضی از روشنفکران می‌پندارند. آثار و فواید بدنی و اخلاقی و اجتماعی روزه، هرچه باشد، در طریق تقواست، نه حکمت اصلی آن. البته روحیات با بدن و هر دو، با چگونگی روابط اجتماعی، وابسته و از هم متأثراند. تحلیل رسوبات و رطوبت‌های زاید دستگاه‌های تغذیه<sup>۱</sup> و سبک و حساس شدن دستگاه اعصاب و مغز و بیدار شدن احساس رأفت و همچنین یاد پیوسته خدا و فرمان او، همه برای رسیدن به مقام تقواست. از سوی دیگر، تقوایی که در درون مایه و پایه گرفته باشد، خود این گونه آثار را همیشه دارد و نگهبانی می‌کند، و اگر تقوا نباشد، تأمین و نگهبان دیگری برای جسم و جان و روابط اجتماع در میان نیست. شخص بی تقوا چون ماشین بی فرمانی است که جاده‌های لغزنده و نشیب‌ها، چرخ‌های آن را به هرسو می‌کشاند.

«أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ»، ظرف «كُتِبَ» یا فعل مقدر است. وصف «مَّعْدُودَاتٍ»، برای تحدید و تسهیل «أَيَّامًا» است: روزه مکتوب باید در روزهای محدود و معدودی از سال باشد، نه همیشه و پراکنده، تا همه با هم از آغاز تا انجام آن روزها را روزه بدارید و به صورت اجتماعی، مسیر عادات شبانه‌روز و بندهای شهوات پست را، که دام‌های شیطانی است، از میان بردارید.<sup>۲</sup> ندای تنبیهی «يَا أَيُّهَا»، وصف ایمانی «الَّذِينَ

۱. برای آشنا شدن بیشتر با فواید روزه، رجوع شود به کتاب «اهمیت روزه از نظر علم روز»، به قلم آقای دکتر اردوبادی، از انتشارات شرکت سهامی انتشار (مؤلف).

۲. مانند داستان کبوتر طوق‌دار که در کلیله و دمنه آمده: چون دید کبوتران دوراندیشی و نصیحت او را نپذیرفتند و به هوای دانه به سوی دام فرود آمدند و گرفتار شدند، گفت: بال و پر زدن در میان طناب‌های دام جز فرسودگی و به هم پیچیدگی و افتادن به دست صیاد حاصلی ندارد. باید سمت‌گیری کنید و با هم در آن جهت به حرکت و پرواز در آید تا شاید دام را از جا برکنید و آزاد شوید. (مؤلف).



آمَنُوا»، تشبیه «كَمَا كُتِبَ»، و ظرف «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ»، همه برای هشیاری و شناخت سنت پیشینیان و حکمت و ظرف روزه است، تا مسلمانان با بینش و تصمیم همگانی برای ادای این عبادت سنگین آماده شوند.

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» تفریح بر «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ» است. «أَوْ عَلَى سَفَرٍ»، به جای «أَوْ مُسَافِراً» اراده جدی و عزم بر سفر را می‌رساند، نه سفر بی قصد یا به اجبار، یا لهو [و] یا برای فرار از روزه. «فَعِدَّةٌ»، در مقام تشریح، ظاهر در منع از روزه مریض و مسافر در ایام بیماری و سفر، و وجوب آن در ایام دیگر است. روایات ما هم مؤید همین معنی ظاهر است.<sup>۱</sup> اگر «فَعِدَّةٌ»...، ناظر به تخییر باشد، چنان که بیشتر فقهای اهل سنت فهمیده‌اند، باید شرطی مقدّر گرفت؛ [یعنی] کسی که در ایام معدود بیمار یا مسافر بود، اگر روزه خود را شکست، باید در روزهای دیگر [روزه] بدارد، و این تقدیر، خلاف ظاهر است. اطلاق «مَرِيضاً» - بدون شرط «عسروضرر» - ظاهر در این است که صدق عرفی بیماری مجوز افطار است.

«وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ». چون معنای لغوی «اطاقه» حمل یا صرف طاقت (نیرو) است، تقدیر لا (لا يُطِيقُونَهُ) یا همزه «اطاقه»، مستفاد از «يُطِيقُونَهُ» را به معنای نفی گرفتن، نابجا و با بلاغت قرآن ناسازگار است. در عرف [زبان] فارسی هم «طاقت آوردن» به تحمل بیش از حد توانایی گفته می‌شود. مثلاً برای از جا برداشتن چیزی سبک وزن نمی‌گویند: طاقت آورد.

«طَعَامُ مِسْكِينٍ»، بدل «فِدْيَةٌ» است و «فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا...»، تفریح بر احکام و

۱. الكلینی، الكافی، ج ۴، ص ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸؛ الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۳، ابواب «من یصح منه الصوم».



حکمت‌های بیان شده روزه و بیانی است کلی، و «أَنْ تَصُومُوا»، ارائه مورد بارز خیر است. اگر «فَمَنْ تَطَوَّعَ»، تفریع بر اصل وجوب روزه، و فعل «يُطِيقُونَهُ»، و امر «فِدْيَةٌ»... باشد، جامع‌تر و متناسب‌تر است با خیر مطلق (خیراً): پس هر که با رغبت و فروتنی خیری انجام دهد، روزه بدارد، تحمل طاقت نماید، بیشتر فدیة دهد، برای او بهتر و بهره‌اش بیشتر است. «أَنْ تَصُومُوا»، پس از اصل «فَمَنْ تَطَوَّعَ»، برگشت به خطاب و ترغیب مخاطبان است: شما مؤمنان، هرچه روزه را، با توان‌فرسایی اش، به انجام رسانید، خیری در بردارد به سود شما، اگر خود دانش گرایید: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ».

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»: این آیه پس از حکم مکتوب روزه و حکمت آن، انجام روزه در روزهای محدود و بیان حکم بیمار و مسافر، که باید در روزهای دیگر روزه بدارد، و حکم ناتوانی که باید فدیة دهد، و دعوت به تحمل برای انجام دادن هر خیری، که روزه نمونه‌ای از خیر است، امتیاز ماه رمضان را بر دیگر ماه‌ها بیان می‌دارد، گرچه در طبیعت زمان امتیازی نیست، تا «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ» در ظرف این ماه نمایانده و مشخص گردد. ماه رمضان [از آن رو] امتیاز و شخصیت یافته که قرآن در آن نازل شده است. قرآن هدایتی برای عموم آدمیان است تا خرده‌ها را در مبادی و نهایت و مسیر انسان روشن گرداند و راه‌های خیر و رستگاری را بنمایاند؛ و از فروغ هدایت آن شعاع‌هایی می‌تابد که همه سطوح و جوانب حق و باطل و خیر و شر و روا و ناروا ممتاز و مشخص می‌شود: «وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ».

ظاهر این آیه و آیات دیگر ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ﴾<sup>۱</sup> ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾<sup>۲</sup> نزول قرآن در ماه رمضان یا یک شب مبارک یا شب قدر است و به ظاهر با

۱. الدخان (۴۴)، ۳.

۲. القدر (۹۷)، ۱.



آیات دیگری که دلالت بر نزول تدریجی قرآن دارد و همچنین تاریخ، ناسازگار است.<sup>۱</sup>

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»: تفریع و شرط روزه در این ماه است: پس، چون در این ماه قرآن نازل شده، هر که از شما شاهد آن باشد - چه با رؤیت هلال یا ثبوتی چون شهود - آن را روزه بدارد. «فَلْيَصُمْهُ» به جای «فَلْيَصُمْ فِيهِ» وحدت این ماه را با روزه می‌رساند. چنان که گویی این ماه خود روزه است و روزه دار، آن را می‌دارد. این ماه، که در آن قرآن فرود آمده و دریچه وحی آسمان به روی خاکیان بازگشته و برای انسان‌هایی که به کمال بلوغ و رشد رسیده‌اند احکام و نظامات ابدی تشریح شده، ماهگرد رابطه ساکنان این سیاره کوچک با خداوند آسمان‌ها و زمینهاست. به یاد بود چنین انقلاب عظیمی، مسلمانان باید روزه بدارند. آن چنان که ملت‌ها روزهای استقلال و ارتباط و شناسایی خود را جشن می‌گیرند و برای بنی اسرائیل روز خروج از مصر و برای مسیحیان عید فصح برترین عید است. مسلمانان در هر زمان و هر جا: «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُم»، با فروغ روزه‌داری، روح و اندیشه و اجتماع خود را نورانی می‌کنند و آماده دریافت‌ها و تنزلات قرآن می‌شوند. «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»: [این آیه] تکرار حکم آیه سابق درباره بیمار و مسافر است، با اختلاف در عطف «فَمَنْ» و «وَمَنْ». آیا حکم آیه «وَمَنْ كَانَ...» بی نیاز از تکرار به نظر نمی‌رسید؟ در این آیات سه حکم مترتب آمده، تا در شرایط و اوضاع مختلف قابل اجرا و تطبیق باشد. این ترتیب، تعمیم و ابدیت این حکم و دیگر احکام جاویدان قرآن را می‌رساند: نخست اصل حکم روزه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»؛ پس از آن تحدید در ظرف زمان، تا آغاز و انجام آن مشخص شود و همه مسلمانان با هم روزه بدارند: «أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ» و بعد از تعظیم

۱. نک: قسمت دوم از آخرین مجلد از پرتوی از قرآن، مباحث سورة «قدر». (مؤلف).



ماه رمضان، ظرف مطلق (نکره موصوفه) «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ»، در ظرف ماه رمضان نمایانده شده تا کسانی که آن را شهود می‌کنند در آن روزه بدارند. به این ترتیب، اگر مردمی شاهد ماه رمضان نبودند (در آفاقی باشند که حساب ماه‌ها را نمی‌نمایند یا در زندان‌ها و جاهایی که وسیله تشخیص آن را ندارند)، باید در مدت سال روزهای معدودی را قرار دهند تا در آن روزه بدارند؛ و اگر در آن ایام بیمار یا مسافر بودند، در روزهای دیگر. و اگر حساب آن ایام و اجتماع در آن را نتوانند، اصل روزه، به هر صورتی که باشد، ساقط نمی‌شود. بدیترتیب دقیق «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ...»، در آیه سابق، حکم بیمار یا مسافر در «أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ» است که بدون امر صریح مقرر شده، و در این آیه راجع به ماه رمضان و امر «فَلْيَصُمْهُ». همین ترتیب و گسترش یابی، سرآیین جاویدان و همگانی و همه‌جایی است.

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». «يُرِيدُ اللَّهُ...» به قرینه مقام، مبین اراده کلی خداوند در تشریح احکام و «لَا يُرِيدُ»، تأکید آن است در جهت نفی: پس از احراز امر و اصل حکم، باید شرایط تحققش آن سان باشد که اصل آن تعطیل نشود و آسان اجرا شود و پیش‌رود. این ترتیب و شرایط زمان و امکانات، که در اصل روزه آمده، مبین اراده یسر است. اگر آخرین حکم روزه حتمی و در ایام ماه رمضان و در همه شرایط از اول بیان می‌شد، طرق یسر باز نمی‌گشت و در بسیاری موارد به عسر و سپس تعطیل می‌انجامید.

«وَلِتُكْمِلُوا...» عطف به «یرید» و مبین علت غائی است: خداوند در تشریح احکام برای شما آسانی خواسته، نه سختگیری، تا روزه ایام معدود را به هر صورتی که بتوانید - چه در ماه رمضان یا غیر آن - به کمال برسانید. می‌شود «وَلِتُكْمِلُوا» عطف به فعل مقدر یا «فَلْيَصُمْهُ» باشد: تا از امر «فَلْيَصُمْهُ»، - و هر امری - آنچه آسان است و

بتوانید انجام دهید و آن را تکمیل کنید. چون امر «وَلْتَكْمِلُوا»، بعد از امر به روزه ماه رمضان است، کمال ظاهری آن به معنای اتمام است، و کمال معنوی آن انجام دادن با شرایط و آداب آن است، تا با گذشت ایام، اراده ایمانی حاکم بر انگیزه‌ها و شهوات گردد و انسان را برتر آورد و اراده خدا ذهن را فرا گیرد و یاد عظمت او زنده و فعال گردد - یادی که بر طریق هدایت استوار شود: «وَلْتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ»؛ و در پرتو آن، نعمت‌ها مشخص و شکرگزاری شود: «وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». «شکر» به معنای شناخت نعمت‌ها و ولی نعمت و انجام مقصود او که کمال روزه‌داری و تکبیر است. «لَعَلَّ»، همین معنای شکر را می‌رساند، نه تلفظ بدان را. در این مرتبه معنوی است که صفت تقوا می‌تواند صورت گیرد و ملکه شود: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، و [تقوا] یعنی محصول نهایی روزه.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»